

پرسش شماره ۱۹

نشریه سیاسی قانون مباحث کمونیسم کارگری

سه شنبه ششم آبان ماه ۹۹ - بیست و هفتم اکتبر ۲۰۲۰



## انتخابات آمریکا،

مهم شکست ترامپ است نه پیروزی بایدن!

محمد آسنگران

پرسش: انتخابات آمریکا نزدیک است. گفته میشود هیچ دوره ای انتخابات آمریکا اینچنین مورد توجه قرار نگرفته است. گفته میشود یکی از علل توجه وسیع به این انتخابات وجود ترامپ است که مدیا او را نماینده سیاسی میدانند که آنرا "خارج از ریل سیاستهای تانکونی آمریکا" ارزیابی میکنند. آیا شما با این ارزیابی موافقید؟

آسنگران: اینکه هیچ دوره ای انتخابات آمریکا به اندازه این دوره مهم و قابل توجه نبوده است، درست است. اما دلیلش این نیست که ترامپ در مورد میدیای رسمی چه میگوید یا این میدیا چه تصویری از ترامپ دارد. برعکس تصویری که میدیای رسمی از ترامپ و ترامپ از مدیا و هر دو از جامعه آمریکا بدست میدهند، مسائل بنیادی تر و مهمتری در جامعه آمریکا وجود دارد.

آنچه که در آمریکا واقعی و بنیادی است این است که مبارزه طبقاتی و سر برآوردن جنبشهای اعتراضی، علیه کل هیئت حاکمه آمریکا شدت و وسعت بیشتری گرفته است. این جنبشها در شکل توده ای آن قبلا به اسم جنبش اشغال و جنبش ۹۹ درصدیها علیه یک درصدیها بروز علنی و توده ای پیدا کرد. امروز این اعتراضات در قالب جنبش علیه نژادپرستی و راسیسم و فاشیسم ترامپی خود را نشان میدهد. بنابر این در بنیادی ترین سطح آنچه که جامعه آمریکا را دستخوس تغییر کرده است گسترش و تعمیق این جنبشها علیه کل سیستم و مناسبات حاکم است، که شامل هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه میشود. پس آنچه که مناسبات بالائیها را تغییر داده است و این انتخابات را به یکی از حساس ترین انتخاباتهای آمریکا تبدیل کرده است این نیست که میدیای رسمی نسبت به ترامپ چه میگوید و یا ترامپ این میدیا را چگونه تصویر میکند.

## علیه تبعیض!

شخصیتهای اجتماعی تافته جدا از بافته ای نیستند!

علی جوادی

بحث پیرامون نقش و جایگاه شجریان و اعتراضی که در این چهارچوب صورت گرفت به مباحثی دامن زد که در ادامه خود از یک ارزیابی

صفحه ۵

## کارگران و انقلاب

منصور حکمت

کارگران کمونیست خواهان انقلابند. اما کدام انقلاب؟ طبقات مختلف و گرایشهای سیاسی و اجتماعی مختلف "انقلاب" را به معانی بسیار متفاوتی بکار میبرند. دنیای ما همه نوع "انقلاب" و همه نوع "انقلابی" ای بخود دیده است. تقریباً هر کس و هر جریانی که میخواهد

صفحه ۱۰

## ولادیمیر لنین

## چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر

۱۴ اکتبر سال ۱۹۲۱ روزنامه "پراودا"، شماره ۲۳۴، مورخ ۱۸ اکتبر سال ۱۹۲۱

هر قدر این روز بزرگ از ما دورتر میشود، اهمیت انقلاب پرولتری

صفحه ۱۸

نشریه پرسش هر سه شنبه منتشر می شود!

سردبیر: محمد رضا پویا

mohammadreza.pooya@gmail.com

صفحه آرا نشریه: پدرام نواندیش

کارگران جهان متحد شوید!



## انتخابات آمریکا،

### مهم شکست ترامپ است نه پیروزی بایدن

محمد آسنگران

تصویب اولین قانون اساسی این کشور در سال ۱۷۸۹ اشاره دارند که در دویست و سی سال گذشته این چنین دچار شکاف نشده اند. اما خود این قانون اساسی در بیش از دو صده گذشته تا کنون بجز ۲۷ متمم یا برجا مانده است و تغییر نکرده است. همین فاکتور نشان می‌دهد مردم آمریکا همچنان بر اساس قانون اساسی حدود ۲۳۰ سال قبل تصویب شده زندگی میکنند. برخلاف گفته بسیاری از تحلیلگران سیاسی و رسانه های رسمی قانون اساسی آمریکا بنیادش بر نژادپرستی و تبعیض نهاده شده است. هیچ متممی هم تا کنون نتوانسته است این بنیادهای فکری را تغییر بدهد.

ترامپ با اتکا به همین قوانین، سیاست "اول آمریکا" و اول "اقتصاد آمریکا" را طراحی و به اجرا گذاشت. بر اساس همین قوانین از بسیاری از توافق نامه های دولتهای قبلی این کشور با همتایان خود در جهان خارج شده است. در این شرایط سخت کرونایی حتی در مقابل سازمان بهداشت جهانی قرار گرفته است. نه تنها از پرداخت بودجه توافقی به این سازمان سر باز زده است، بلکه در آخرین اقدامش از "کووکس" یعنی کنسرسیوم جهانی پیگیر ساخت، تولید، و توزیع واکسن و ویروس کرونا، کنار کشیده است. او همچنان به کنار کشیدن از نظام کنترل تسلیحات تاکید دارد. این یعنی گسترش جنگ تسلیحاتی و بالا رفتن خطر جنگ اتمی. لغو تصمیم دانشمندان دولتی برای منع مواد شیمیایی دخیل در آسیب مغزی به کودکان یکی دیگر از تصمیمات ترامپ بوده است. خروج از توافق پاریس در مورد حفظ محیط زیست و دادن مجوز به حفاری نفت در مناطق جدید آمریکا یکی دیگر از اقدامات مخرب او علیه محیط زیست بوده است. از جمله مجوز حفاری در یکی از آخرین ذخیره های عظیم طبیعی در آلاسکا که در تخریب محیط زیست نقش مهمی بازی میکند. در دوره ترامپ با سیاستی که از سال ۲۰۱۸ اجرایی شد برای اولین بار در صد سال گذشته، میلیاردرها کمتر از کارگران صنایع فولاد، معلمان مدارس، و بازنشستگان مالیات پرداخته‌اند. طبق گزارشات منتشر شده از سال ۲۰۱۸ بری اولین بار در تاریخ نوین ایالات متحده، در چهارچوب همان قوانین مرسوم سیستم حاکم سرمایه کمتر از کار مالیات پرداخت میکند. از این نوع اقدامات تخریبی ترامپ نمونه ها بسیارند. شکاف عمیقی که در میان مردم آمریکا ایجاد شده است نگرانی زیادی را بوجود آورده است. زیرا این شکاف مثل گذشته فقط بین فقیر و غنی نیست بلکه بخش قابل توجهی از مردم آمریکا تحت تاثیر سیاستهای نژادپرستانه کسی مثل ترامپ مشکلات دیگری هم دارند که گذر از آن کار ساده ای بنظر نمیرسد. سیاستهای ترامپ شباهت زیادی به آنچه هیتلر از سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ انجام داده، دارد. اگر این راسیست دیوانه چهار سال دیگر در کاخ سفید بماند اوضاع مردم آمریکا و جهان از این هم بدتر خواهد شد.

واقعیت این است که جدال جناح های مختلف هیئت حاکمه نه استراتژیک بلکه تاکتیکی است. زیرا از یک طرف جدال آنها بر سر اداره همین سیستم حاکم در جامعه آمریکا پس از جهان دو قطبی و افول موقعیت آمریکا در جهان است و از طرف دیگر چگونگی مهار کردن همین جنبشهای اعتراضی جاری است.

پرش: چهار سال از ریاست جمهوری ترامپ گذشته است. آنچه‌ی که به آن "ترامپیسیم" میگویند چه تغییری در جامعه آمریکا ایجاد کرده است؟

آسنگران: اولاً یادمان باشد که قبل از آمدن ترامپ و بعد از جهان دو قطبی، آمریکا تلاش کرد با سیاست "نظم نوین جهانی" به دولتی قدر قدرت در جهان تبدیل شود که رقبای دیگرش را تابع خود کند. این سیاست شکست خورد. همزمان با شکست این سیاست و بروز جهان چند قطبی، بحران اقتصادی جهانی عمیقی از همین آمریکا شروع شد و این موقعیت رو به ضعف آمریکا را بیش از پیش برجسته کرد. قرار بود با آمدن او باما تاثیرات این شکستها را تخفیف و زمینه عروج دوباره اقتصاد و سیاست آمریکا در جهان را فراهم کنند. اگر چه در این دوره بحران اقتصادی پشت سر گذاشته شد اما افول موقعیت آمریکا پایه ای تر و بنیادی تر از آن بود که با آمدن و رفتن یک رئیس جمهوری بتوان علاج اش کرد. اینهم نشد. بعد از این تحولات جهانی و داخلی در آمریکا بود که ترامپ بعد از او باما وارد کاخ سفید شد.

در پس این تحولات بود که هیئت حاکمه آمریکا به یک نژاد پرست میلیاردی به اسم ترامپ رضایت داد تا سکان قدرت را در دست بگیرد. هدف این بود که موقعیت رو به افول آمریکا را احیا کنند. ترامپ با سیاست "اول آمریکا" در عرصه اقتصاد با تشدید تفکر اول اقتصاد آمریکا در تقابل با اقتصاد جهانی و در عرصه سیاست با گسترش سیاست نژادپرستانه، جامعه آمریکا را وارد فاز جدیدی کرد. این سیاستها در جهان، آمریکا را منزوی و در داخل آمریکا جامعه را قطبی کرد. چنانچه اکنون در یک بعد سراسری و گسترده این دو قطب در مقابل هم قرار گرفته اند. هیئت حاکمه آمریکا تحت تاثیر این قطب بندی اجتماعی با جدالی سخت درگیر است. جدالی که گفته میشود در دویست سال گذشته کم سابقه بوده است.

چنانچه مارتین وولف در روزنامه‌ی فایننشال تایمز لندن نوشته است "غرب با یک بحران جدی روبروست، و اگر ترامپ بار دیگر انتخاب شود، این کار ویرانگر خواهد بود." (این نوع ارزیابیها به توافق کل هیئت حاکمه آمریکا بعد از

نتیجه تحمیل فقر و فلاکت به مردم از تبعات آن است از مسئله ریشه ای تر و بنیادی تری ناشی میشود. با یک رژیم اسلامی که خود را ستون فقرات کل جنبش اسلام سیاسی میداند، اقتصاد ایران نمیتواند در حوزه بازار جهانی به عنوان یک شریک اقتصادی پذیرفته شود. بطور کلی بحران و بن بست اقتصاد تحت حاکمیت رژیم اسلامی ناشی از ساختار سیاسی رژیم است که تحریمهای اقتصادی امریکا آنرا تشدید کرده است.

تحریمهای اقتصادی امریکا محدود و یا گسترده "حد اکثری یا حداقلی"، فقط اوضاع اقتصادی ایران را بد و بدتر کرده است. زیرا ریشه این معضل و مرض اقتصاد ایران در ماهیت جمهوری اسلامی نهفته است. حتی با لغو کلیه تحریمهای اقتصادی هم، معضل اقتصاد ایران لاینحل باقی خواهد ماند. زیرا ماهیت رژیم اسلامی و اسلامیت این رژیم به عنوان ستون فقرات جنبش اسلام سیاسی همچنان سد ورود اقتصاد ایران به بازار جهانی است.

اما این واقعیت پایه ای نباید ما را از تأثیرات مخرب تحریمهای اقتصادی امریکا بر زندگی مردم غافل کند. بالاخره فرق هست بین اقتصادی که میتواند در حاشیه بازار جهانی با دنیا داد و ستد کند، با اقتصادی که تمام منقذها و شریانهای آن مسدود شده باشد و بسیاری از مایحتاج مردم قربانی جدال دولتها و تحریمها شده باشد.

کسی که اینها را نبیند و فقط جدال دو حکومت را ببیند و فساد و دزدیهای مقامات جمهوری اسلامی را برای توجیه تحریم اقتصادی ببیند، اگر حتی ریگی در کفش نداشته باشد بی ربط به زندگی و نیازهای جامعه ای هشتاد میلیونی ایران است. جریانات راست و کسانیکه فساد و دزدی مقامات جمهوری اسلامی را بهانه توجیه تحریمهای اقتصادی میکنند و آنرا به نفع جنبش خود میدانند، واضح است که فقر و مرگ و میر و کارتن خوابی و اعتیاد و بیکاری میلیونی مردم ایران آنها را آزار نمیدهد. با این منطق هدف وسیله را توجیه میکند و هر عمل جنایتکارانه ای اگر حتی فردا بمباران شهرها هم باشد چون به ضرر جمهوری اسلامی است پس قابل توجیه است. علاوه بر همه اینها وجود تحریمهای اقتصادی بهانه ای دست رژیم داده است که نان مردم را گرو بگیرد و بگوید مقصر تحریم امریکا است.

بنابر این تحریمهای اقتصادی از چند جنبه به ضرر مردم ایران است هم باعث تشدید بیکاری شده و هم پروسه بسته شدن بسیاری از مراکز اقتصادی را شدت داده است. هم تورم اقتصادی را چنده برابر کرده است، هم با بالا رفتن قیمت ارز، قدرت خرید مردم تا حد چهار پنج برابر زیر خط فقر سقوط کرده است. از همه مهمتر بهانه ای دست رژیم داده است که کل نان و معیشت مردم را گرو بگیرد.

اینکه در میان رقابت و کشمکش دولتهای سرمایه داری چه بلایی بر سر مردم ایران می آید مسئله راستها نیست. آنچه برای آنها مهم است ترامپ در مقابل جمهوری اسلامی قاطع تر از بایدن است و مردم هم اگر بیشتر قربانی میشوند هزینه ای است که مردم باید بدهند و از نظر آنها قابل توجیه است. واضح است چنین سیاستی ضد جامعه و مخرب است.

پرش: در کنار این، امریکا علاوه بر محاصره اقتصادی، سپاه پاسداران و تعدادی از مقامات جمهوری اسلامی را هم تحریم کرده است میخواستیم در این مورد نظر شما را بیورسم.

آسنگران: ما از سالها پیش رسماً اعلام کرده ایم که جمهوری

پرش: طیف راست اپوزیسیون ایرانی مدعی است که انتخاب ترامپ شانس سرنگونی رژیم اسلامی را بیشتر میکند و قدرت رسیدن بایدن به معنای آن است که رژیم اسلامی برای نجات خود از وضعیت کنونی فرجه پیدا خواهد کرد. شما واقعیتی در این ارزیابی میبینید؟

آسنگران: هیچ واقعیتی در این ارزیابی وجود ندارد. زیرا ترامپ بارها تاکید کرده است که در پی تغییر رفتار جمهوری اسلامی است نه سرنگونی آن. این سیاست را بایدن هم اعلام کرده است و سیاست همه دولتهای امریکا در چهل سال گذشته همین بوده است. آنچه تفاوت ترامپ با بقیه را برجسته کرده است تشدید محاصره اقتصادی برای رسیدن به این هدف است. بنابر این تفاوت ترامپ با بقیه در اتخاذ تاکتیک دوره ای است نه استراتژی. در بعد استراتژیک هدف همه آنها یکی است. کمک به استحاله یا مطیع کردن جمهوری اسلامی. اینکه اوباما برجام را طراحی و تایید کرد و ترامپ از آن خارج شد اختلاف سیاسی و تاکتیکی آنها برای رسیدن به یک هدف واحد است.

پرش: یکی از معضلات مهم جامعه ایران در دوره ترامپ مسئله "تحریمهای حداکثری" است. طیف راست اپوزیسیون ایران معتقد است هر چند که این تحریمها موجب فشار به مردم شده است ولی از انجاییکه مردم در دوره های "غیر تحریم" هم سهمی از ثروت جامعه نداشته و عمدتاً ثروت مابین باندهای مختلف اسلامی تقسیم شده است، لذا تحریمها عمدتاً متوجه رژیم اسلامی است و ادامه آن موجب فروپاشی اقتصادی رژیم میشود. دو نکته مهم در این ادعا وجود دارد. اول اینکه میگویند چه با تحریم و چه بی تحریم، جمهوری اسلامی سهمی برای مردم قایل نیست. ثروت جامعه را غارت میکنند و ته مانده آنرا هم به گروه های تروریستی نیابتی خود می دهند. مدعی اند آمدن بایدن به کاخ سفید موجب تکرار همین سیکل خواهد شد. سوال این است که شما چه مخالفتی با این ادعا دارید؟

آسنگران: اولین مسئله این است که اختلاف منافع حاکمان سرمایه در دو کشور ایران و امریکا نه بر سر زندگی مردم و نه در مورد "دمکراسی و حقوق بشر" است. برخلاف چیزی که دیروز اوباما و امروز ترامپ و بایدن مدعی آن هستند. واقعیت این است که جمهوری اسلامی یک رژیم اسلامی برای سرکوب انقلاب آزادیخواهانه مردم در بعد داخلی بود. در عین حال یک رژیم تحمیلی به خود بورژوازی جهانی بود چون آلترناتیو دیگری در سال ۱۹۷۹ برای مقابله با انقلاب مردم نداشتند و ناچاراً به آن تن دادند. منشا بحران و رقابت و کشمکش دولتهای غربی و امریکا با جمهوری اسلامی همین واقعیت تحمیلی است که بورژوازی جهانی نتوانسته است تا کنون از آن خلاص بشود. حال اینکه رقابت آنها و تلاش برای مهار جمهوری اسلامی در دوره های مختلف باعث شده است که امریکا و متحدانش تحریمهای اقتصادی اعمال کنند که فقط دودش به چشم مردم رفته است.

اینکه جمهوری اسلامی با یا بدون وجود تحریمهای اقتصادی راه حلی برای برون رفت از بن بست اقتصادی ندارد و در

محکمی در مقابل جنبش و جریانات راست در جهان بسته میشود. در آمریکا با شکست ترامپ جنبشهای اعتراضی امیدوار تر و تعرضی تر خواهند شد و با قدرت بیشتری میتوانند مطالبات خود را به هیئت حاکمه آمریکا حال بایند باشد یا هر کس دیگری، تحمیل کنند. با شکست ترامپ سد محکمی در مقابل جنبشهای راست و نژاد پرستانه و تبعیض گرا بسته خواهد شد.

## دیگر ورق برگشته است!

اطلاعیه روابط عمومی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی مبنی بر دستگیری عاملین قتل مخالفین حکومت در هفته های اخیر، نشانه هراس روزافزون رژیم اسلامی از خشم و از قدرت نهفته مردم ایران است. شک نیست که این راه حلی است که همه سران رژیم و سردمداران همه جناحهای حکومت مشترکا پس از تقلاهای زیاد و بند و بستهای مختلف، به خیل خود برای ماستمالی کردن مساله و ساکت کردن مردم یافته اند. شک نیست که این یک صحنه سازی مسخره برای در بردن عاملین اصلی این جنایات است. مردم میدانند، و خاتمی و رفسنجانی و خامنه ای هم میدانند که مردم میدانند، که جنایات اخیر بدستور بالاترین مقامات خود رژیم صورت گرفته است. اما همین صحنه سازی، به گویاترین شکل قدرت مردم و دستپاچگی رژیم را به نمایش گذاشته است. چرا رژیم اسلامی رسماً اذعان میکند که آدمکش ها ایادی خودش بوده اند؟ زیرا میدانند که مردم هیچ پاسخ دیگری را نمی پذیرند و هر نوع بازی دادن مردم بر سر این مساله، خشم آنها را شعله ورت می کند. چرا خامنه ای، آنها پس از آنهمه عر و تیز مبنی بر توطئه خارجیان برای کشتن مخالفین رژیم، امروز زیر چنین فرمولی را امضا میکند؟ چون امتناع، عاقبت وحشتناک تری را برایش ترسیم میکند. و بالاخره، چرا رژیمی که دهها هزار نفر از مخالفان خود را رسماً و علناً اعدام کرده است و بارها و قیحانه به این توحش بالیده است، اکنون باید جوخه های مرگ "مستقل" علم کند و دزدکی آدم بکشد و بالاخره هم عقب بنشیند و ماموران جزء خود را قربانی بدهد؟

به این دلیل ساده که دیگر ورق برگشته است.

مردم! این اوپاش زانو زده اند. دست و پای خود را گم کرده اند، بجان یکدیگر افتاده اند، دارند میگریزند. از ما میترسند، برخیزیم و کارشان را یکسره کنیم.

دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران

۵ ژانویه ۱۹۹۹ (۱۵ دیماه ۱۳۷۷)

اسلامی حکومت مردم ایران نیست بلکه قاتل مردم ایران است. نه تنها تحریم و بایکوت سپاه و بعضی از مقامات رژیم بلکه باید کلیت جمهوری اسلامی و تمام مقامات رسمی این رژیم بایکوت بشوند. ما رسماً اعلام کرده ایم خواهای اخراج جمهوری اسلامی از تمام مجامع بین المللی و بستن سفارت خانه های این رژیم هستیم. جمهوری اسلامی باید از لحاظ سیاسی و فرهنگی و ورزشی و نظامی... بایکوت بشود. رژیمی که یکی از قهرمانان ورزشی به اسم نوید افکاری را همین چندی پیش اعدام کرد، شایسته نیست در مجامع ورزشی جایی داشته باشد.

پرش: در صورت پیروزی بایند، طیف راست اپوزیسیون ایرانی که سرنوشت خود را به سیاستهای ترامپ گره زده است چه وضعیتی پیدا خواهد کرد؟

آسنگران: بدون شک جریانی که امید خود را به سیاستهای ترامپ گره زده است با شکست او در انتخابات شکست خود را میبیند و دچار دپرس و سرخوردگی میشود و امید به پیروزی را هم اگر از دست ندهد، از تک و تا میفتد و به فکر راه چاره دیگری خواهد افتاد. راستهای ایران تا کنون به هر لجنی چنگ زده اند که بتوانند در جابجایی هیئت حاکمه ایران نقش و سهمی داشته باشند. آنها امیدشان را به مناسبات و رقابت قدرتهای جهانی با حاکمان جمهوری اسلامی گره زده اند. بدون این رقابتها و بدون حمایت قدرتهای جهانی و منطقه ای، آنها شانسی در آینده ایران ندارند. زیرا نفرت مردم از جمهوری اسلامی و به خیابان آمدن مردم علیه این رژیم همانند سال ۹۸، اساساً علیه فقر و استبداد و برای رفاه و آزادی است.

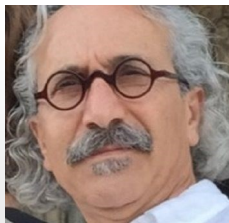
جریانات راست بدون دفاع و توجیه فقر و استبداد، شانسی برای قدرت گیری ندارند. حتی اگر در یک شرایط بحرانی جناحی از آنها هم دستش به قدرت برسد بدون اعمال فقر و استبداد سر پا نمی مانند و توان پاسخگویی به مطالبات مردم را ندارند. بنابر این تحمیل فقر و اعمال دیکتاتوری و استبداد بخشی اینتگره بورژوازی ایران است. اساساً بورژوازی ایران با اعمال دیکتاتوری خشن و تحمیل فقر متولد شده است و بخشی از سنت سیاسی و فرهنگی این طبقه در ایران است. بحث رفاه و آزادی و غیره برای بورژوازی ایران از هر نوعش لوکس و نجسب است.

پرش: اگر بخواهید نتیجه ای از این مباحث بگیرید خلاصه آن چیست؟

آسنگران: در پایان این مصاحبه لازم است تاکید کنم آنچه در انتخابات نوامبر سال ۲۰۲۰ آمریکا مهم است شکست ترامپ است نه پیروزی بایند. شکست ترامپ پیروزی مهمی برای مردم آمریکا و جهان محسوب میشود. زیرا یک جریان راست و شبه فاشیستی در دوره ترامپ امیدوار شده است که در کشورهای دیگر مانند ایتالیا و مجارستان و انگلیس و برزیل و هند و... سکان قدرت را در دست بگیرد و جهان را به عقب برگرداند.

شکست ترامپ پیروزی مردم آزادیخواه است نه بایند که خود بخشی از همین هیئت حاکمه است. با شکست ترامپ سد

**آزادی، برابری، حکومت کارگری!**



## علیه تبعیض!

### شخصیتهای اجتماعی تافته جدا از بافته ای نیستند!

علی جوادی

در دوره های طولانی از سوسپسید اختناق آریامهری و اسلامی بهره برده است. مردم از هر دریچه و مجرای که امکان ابراز وجود پیدا کنند، استفاده میکنند و تو دهنی ای به رژیم میزنند. این مکانیسم حرکت اجتماعی در جامعه ای است که اختناق و استبداد بیکره آن را در اسارت خود گرفته است. این مکانیسم حرکت توده ای در جامعه ای است که هر رویدادی میتواند به یک پدیده سیاسی تبدیل شود. اما بهانه ها نیز با تغییر شرایط و تغییر توازن قوای سیاسی موجود در جامعه متحول شده و هر چه بیشتر بدون چوب دستی و بهانه به سیاست جنبشهای اجتماعی موجود در جامعه نزدیک میشوند.

بهانه های مردم، تاکتیک احزاب سیاسی: اما بهانه و حرکت توده های مردم در هر شرایطی نمیتواند نعل به نعل به مبنای تاکتیک سیاسی توسط جنبش کمونیسم کارگری تبدیل شود. هر حرکت توده ای قابل دفاع نیست. هر سیاستی در هر حرکت اجتماعی قابل دفاع نیست. یک نمونه اخیر: تظاهرات بخشهایی از جامعه در شهرهای آذربایجان در حمایت از جنگ آذربایجان و ارمنستان و فریاد شعارهای مرگ بر فارس و ارمنی و کرد از این دست اند. اقدامی تماما ارتجاعی. مثالی دیگر، مردم در انتخابات دوم خرداد شرکت کردند. شکاف و دعوای درونی رژیم را تقویت کردند. اما آن حزبی که سیاستش شرکت در مضحکه انتخابات رژیم اسلامی است، سیاستش اساسا ارتجاعی است. "دنباله روی از توده ها" مکانیسمی برای کسب هژمونی و رهبری جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم اسلامی نیست، نبوده است، نخواهد بود. ما همواره تاکید کرده ایم که پس از بلشویکها تنها نیرویی هستیم که مصمم هستیم بر مبنای رادیکالیسم و افراطی گری پا رو زمین، حزب خود را به نیرویی اجتماعی تبدیل کنیم. "قسمت گود استخر قسمت راست استخر نیست."

آینده جامعه، جنبشهای اجتماعی: جامعه عرصه تلاقی جنبشهای اجتماعی است. سرنوشت آتی جامعه در گرو کشمکش سه جنبش اجتماعی، جنبش کمونیسم کارگری، جنبش ناسیونالیسم پرو غربی و جنبش ملی - اسلامی، است. آینده ایران را جدال میان این جنبشها تعیین میکند. آیا فردا در ایران شاهد شکل گیری و استقرار نظامی سوسیالیستی با حکومتی شورایی خواهیم بود یا نه بار دیگر سرمایه و سرمایه داری نوعی دیگری از استبداد و کار ارزان و مذهب و نابرابری را به مردم حقه خواهد کرد. در این جدال سرنوشت ساز کمونیسم کارگری تنها اردوی نماینده آزادیخواهی و برابری طلبی و رفاه و انسانیت است. هرگونه سازش و اتحاد و حمایت مشروط از نیروهای جنبش های دیگر سیاستی ارتجاعی و مخرب برای جنبش کمونیسم کارگری است.

جنبش ملی - اسلامی در حال حاضر در حال تجزیه و از هم گسیختگی است. با به سرآشویی افتادن رژیم، افق سیاسی برخی از نیروهای این جنبش در حفظ و یا اصلاح رژیم اسلامی نیز تیره و تار گشته است. بخش عمده ای به دنبال تغییر مواضع و بازتعریف

مشخص و یا یک تاکتیک معین فراتر رفته و به جدل پیرامون متدلوزی و سیاست عمومی در قبال شخصیتهای اجتماعی و روش برخورد کمونیسم کارگری در قبال این مساله منتج شده است. در این چهارچوب دو سیاست، دو تاکتیک در مقابل هم قرار گرفته اند:

اولی معتقد است که کمونیسم کارگری "نباید کائنات سیاسی مجزا برای شعرا و ادبا (و من بدون خدشه دار کردن این سیاست عمومی سایر شخصیتهای اجتماعی از قبیل شخصیتهای ورزشی و هنری را نیز اضافه میکنم) درست کند که در آن معیارها و میناها چیز دیگری است" این موضع منصور حکمت است. این موضع روشن کمونیسم کارگری است. این موضع ناشی از برابری طلبی مفرط در قضاوت و برخورد به آحاد جامعه است.

دومی معتقد است که "معیار ما در برخورد به احزاب و شخصیت های سیاسی اپوزیسیون کاملا از برخورد به افراد و چهره ها باید متفاوت باشد." و این موضع حمید تقوایی است. این موضع دفاع از تبعیض و برخورد نابرابر به انسانها است. آحاد جامعه را برحسب "محبوبیتشان" درجه بندی و معیار قضاوت متفاوتی را مطرح میکند.

قصد من در این یادداشت دفاع از موضع کمونیستی منصور حکمت و نقد موضع حمید تقوایی است. اما برای اثبات حقانیت سیاست منصور حکمت ابتدائا باید به چند نکته اساسی اشاره کرد و نقد مشخص موضع حمید تقوایی را در پرتو این نکات روشن کرد:

یکی از این دو تاکتیک: مسلما هر دو این مواضع نمیتواند درست باشد، هر دو تاکتیک در برخورد به یک پدیده واحد هستند. هر دو سیاستی در قبال شخصیتهای هنری و ادبی و ... در جامعه در شرایطی هستند که جامعه در تکاپوی خلاصی از شر حکومت اسلام و سرمایه است. اما یکی بطور روشن و غیر قابل انکاری ناقض دیگری است. نتیجتا تنها یکی از این دو سیاست میتواند اصولی و کمونیستی باشد. بعلاوه حمید تقوایی از موضع منصور حکمت در قبال شاملو و دیگران مطلع است. نوشته منصور حکمت در رابطه با مرگ شاملو را خوانده است. موضع اش را بدون کوچکترین اشاره ای به این مواضع مطرح و بیان کرده است.

بهانه هایی برای تعرض: جامعه در حال تغییر و تحول است. هر رویدادی میتواند به بهانه و امکانی برای تعرض مردم به رژیم اسلامی تبدیل شود. پیروزی تیم فوتبال. فوت ملایی که به مذهب رسمی دستگاه حاکم تعلق ندارد. مرگ نابهنگام جوان آوازه خوانی که هیچگاه حتی نغمه ای علیه وضعیت حاکم ابراز نکرده است. و بالاخره مرگ خواننده ای سنتی که

**کارگر زندانی، زندانی سیاسی آزاد باید گردد!**

اجتماعی خود را در نبرد با رژیم اسلامی حاکم در طول این چهاردهه از دست داده است. هم اکنون بسیاری از چهره های سیاسی ما در زندان در اسارت رژیم اسلامی اند، بسیاری جان خود را از دست داده اند و بسیاری ناچار به فرار و تبعید شده اند. اما طبقه و جنبش ما بنا به ضرورت مادی و سیاسی کشمکش طبقاتی در جامعه شخصیت‌های خود را تولید میکند. آنچه امکان بروز علنی به چهره های عرصه های متعدد جنبش اجتماعی ما میدهد، توازن قوای سیاسی است. تردید نباید کرد که با تغییر توازن قوای سیاسی در جامعه ما شاهد علنی شدن چهره های متعدد جنبش مان در تمامی عرصه های کارگری و اجتماعی و سیاسی و هنری خواهیم بود.

جمهوری اسلامی حاکمیت سیاه خود را با کشتار و قتل عام و زندانی کردن چهره های سیاسی چپ و کمونیست آغاز کرد. سعید سلطانپور را شب عروسی اش دزدیدند و سپس اعدام کردند. سرکوب هر گونه ابراز وجود هنری و اجتماعی و سیاسی و کارگری کمونیسم و آزادیخواهی یک رکن سیاست‌های رژیم اسلامی است.

تنها جنبشی که چهره های آن در عرصه های متفاوت توانسته اند به درجات قابل ملاحظه ای در این چند دهه ابراز وجود کنند، جنبش ملی - اسلامی است. هر چند که نیروهای این جنبش نیز با مشکلاتی برای فعالیت اجتماعی مواجه بوده اند. اما در این چهار دهه تنها چهره های این جنبش در سایه اختناق اسلامی توانستند جایی در جامعه پیدا کنند.

ما شخصیت اجتماعی و هنری و سیاسی فرا طبقاتی و فرا جنبشی نداریم. هر جنبشی چهره ها و فعالین خود را گرامی میدارد.

معیارهای دوگانه: حمید تقوایی معتقد است که معیار ارزیابی از نقش و عملکرد چهره های اجتماعی مانند هنرمندان، شعرا، ورزشکاران و ... باید از معیار قضاوت از شخصیت‌های سیاسی و حزبی و فعالین اجتماعی متفاوت باشد. اما چرا تبعیض؟ چرا باید دو معیار در برخورد به شخصیت‌های سیاسی و شخصیت‌های هنری و اجتماعی داشت؟ چه ویژگی و تمایزی این برخورد متفاوت را توجیه میکند؟ چرا باید با استاندارد متفاوتی به سراغ "شخصیت‌های اجتماعی" رفت؟ کدام منفعتی این دوگانگی و معیارهای دوگانه را توجیه میکند؟ از قرار این دوگانگی را منفعت "سرنگونی طلبی" توضیح میدهد. ظاهراً جنبش سرنگونی طلبی توده های مردم، جنبشی فرا طبقاتی و فرای جدال‌های اجتماعی است. "همه با هم" اند. به این عرصه که وارد میشوی تنها یک معیار حاکم است. سرنگونی رژیم اسلامی. چگونگی سرنگونی، سیاست سرنگونی و کشمکش جنبش‌های برای کسب رهبری این جنبش بی معنا است. از قرار مهم نیست در این جنبش فریاد بزنی، "رضا شاه روح شاد" یا فریاد بزنی، "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر". در این زمین از قرار مجاهد و رضا پهلوی و کارگر و کمونیسم به یکبار یکی میشوند. از یک جنس میشوند. اما واقعیت این است که نه جنبش راست پرو غربی چنین معیار و شاخصی دارد و نه جنبش ملی - اسلامی. آیا تاکنون دیده اید که اپوزیسیون راست چنین معیار و شاخصی در برخورد به چهره ها و شخصیت‌های کارگری و چپ و کمونیست ارائه داده باشد؟ تقلیل معیارهای آزیخواهانه و برابری طلبانه یک رکن سیاست راستی است که حمید تقوایی پرچم آن را در دست گرفته است. البته در همین چهارچوب هم با تخفیف بسیاری مواجه هستیم. "میلیمتر زاویه" با رژیم مبنای قضاوت است، نه الزاماً سرنگونی کلیت رژیم

موقعیت سیاسی خود هستند. دوری از رژیم اسلامی یک ویژگی تغییر و تحولات درونی این جنبش است. دوری ای که نه از سر مواضع سیاسی قائم به ذات بلکه بر اثر رانده شدن و "تمامیت خواهی" جناح حاکم صورت گرفته است. معدودی نیز به دفاع همه جانبه تر از رژیم اسلامی کمر همت بسته اند. همانگونه که جناحی از نیروهای این جنبش مانند بازرگان و سنجابی و فروهر در تحولات پیش از سرنگونی سلطنت با روشن شدن افق شکست رژیم سلطنت از پروژه اصلاح سلطنت به ناچار دست کشیدند و بخش کوچکی نیز مانند بختیار به نجات شاه برخاستند.

در دوران پیش از سرنگونی، بخش عمده این جنبش به حمایت از ارتجاع اسلامی روی آورد و با خمینی بیعت کرد. این بار این روی گردانی از رژیم اسلامی اساساً میتواند به نقل و انتقال و نزدیکی با جنبش راست پرو غربی معنا دهد. نمونه های بسیاری گویای این تغییر و تحول اند. اما تحركات درونی این جنبش و دوری از مواضع شرم آور دفاع از رژیم اسلامی الزاماً به معنای اتخاذ سیاست آزادیخواهانه و برابری طلبانه در قبال تحولات جاری در جامعه نیست. تنها با دفاع روشن و صریح از آزادی و برابری انسانها میتوان در اردوی آزادیخواهی قرار گرفت.

رابطه سرنگونی طلبی و رهایی جامعه: واقعیت این است که هر گونه بهبودی در زندگی مادی و اجتماعی و معنوی جامعه و کسب ابتدایی ترین حقوق و آزادی های فردی و مدنی مستلزم سرنگونی همه جانبه رژیم ضد بشری جمهوری اسلامی است. ما برای سرنگونی فوری رژیم و استقرار حکومت کارگری مبتنی بر شوراهای مردمی مبارزه میکنیم. تنها حکومت کارگری، یک جمهوری سوسیالیستی، شرایط آزادی و رهایی و برابری واقعی کامل مردم را فراهم میکند. از اینرو سرنگونی طلبی مترادف آزادی و رهایی جامعه و توده های مردم نیست. سرنگونی طلبی مترادف آزادیخواهی نیست. دو جنبش اصلی در اپوزیسیون بعلاوه نیرویی مانند مجاهدین تماماً سرنگونی طلب اند. اما یکی به دنبال آزادی و رهایی جامعه و دیگری به دنبال نوع دیگری استثمار و استبداد و فرودستی توده کارگر و مردم زحمتکش است. تقلیل تلاش برای تحقق آزادی و برابری واقعی جامعه به سرنگونی رژیم به معنای در غلطیدن و فرو رفتن در مواضع اپوزیسیون راست است. ما میکوشیم "نه" جنبش خود، نه به نابرابری و استثمار، نه به استبداد و حکومت مذهبی، نه به جهل و خرافه، نه به فقر و فلاکت، به زن ستیزی را به "نه" توده مردم تبدیل کنیم. هرگونه دوری از این سیاست نزدیکی و اتخاذ سیاست‌های راست پرو غربی است. سم است!

چهره ها و شخصیت‌ها: شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی و هنری را دیوار چین از جنبش‌های اجتماعی مجزا و متمایز نکرده است. به قول منصور حکمت این افراد در کائنات متفاوتی سیر نمیکنند. هر جنبشی چهره های سیاسی، اجتماعی و هنری خود را دارد. این شخصیت‌ها در هر زمانی تولید و بازتولید میشوند. جنبش کارگری نمونه زنده و بارز آن است. جنبش ما، بسیاری از چهره های سیاسی و کارگری و

**نه به شکنجه، نه به اعدام، نه به جمهوری اسلامی!**

اسلامی.

استدلال دیگری که در دفاع از این سیاست راست ارائه میشود این است که "با پیشرفت جنبش سرنگونی طلبانه نقد و اعتراض آنها نیز میتواند عمیق تر و ریشه ای تر بشود و عقاید و گرایش سیاسی آنان نیز بیشتر و بیشتر به سمت آزادیخواهی و برابری طلبی و آرمانهای انسانی سوق پیدا کند." امیدوارم. اما آیا واقعا این طور است؟ بطور مثال آیا با تعمیق جنبش سرنگونی در سالهای ۵۷ چهره های سیاسی و ادبی و هنری جنبش ملی - اسلامی بیشتر و بیشتر به سمت آزادیخواهی و برابری طلبی و آرمانهای انسانی سوق پیدا کردند؟ یا نه، با جنبش اسلامی بیعت کردند؟ آیا شجریان ها و سیمین دانشور ها و ابتهاج جا و امثالهم آزادیخواه و برابری طلب شدند یا با خمینی بیعت کردند؟ واقعیت این است که با تغییر توازن قوای سیاسی در جامعه ما شاهد "تعمیق" زاویه های میلمتری به زاویه های بیشتر و عمیق تر با رژیم خواهیم شد، اما آزادیخواهی و برابری طلبی مستلزم يك چرخش سیاسی اجتماعی و جنبشی است. افراد و حتی سازمانهای سیاسی میتوانند دگرگون شوند، اما جنبشهای اجتماعی پایدار و ثابت خواهند ماند. ما مسلما از هر درجه روی آوری چهره های اجتماعی به جنبش خودمان استقبال میکنیم. اما تعمیق و گسترش زاویه با رژیمی که در سراسری سقوط است، معیار تفکیک کننده صف آزادیخواهی و برابری طلبی نیست. دفاع روشن از آزادیخواهی و برابری طلبی معیار است. و در اینجا ذره ای تخفیف در شاخصها و معیارهای قضاوت و ارزیابی مجاز نیست.

اما چرا معیار دوگانه؟ چرا باید فعالین سیاسی و یا فعالین جنبش خودمان را با تلسکوپ رصد کنیم و يك میلمتر انحراف آنها را نقد و افشا کنیم اما به چهره ها و سلبرتی ها که میرسیم، به میلمتر زاویه آنها با رژیم بسنده و قناعت کنیم. چرا؟ چه گناه مادرزادی این فعالین مرتکب شده اند که مستلزم چنین برخورد دو گانه و تبعیض آمیزی هستند؟ به این علت که بجای فعالیت در عرصه هنری و ادبی و ورزشی در زمینه تغییر جامعه و تغییر رژیم اسلامی تلاش کردند؟ این جرم شان است؟ خون دل خوردند، کشته و زخمی شدند، تن به حاکمیت سیاه رژیم اسلامی ندادند؟ چرا ذره ای ناسیونالیسم يك فعال سیاسی را مجازیم افشا و نقد کنیم اما يك کیسه ناسیونالیسم در وجود يك سلبرتی را باید با دیده اغماض نگاه کرد؟ حال اگر يك فعال سیاسی کارت عضویت و حزبیت خود را پس دهد و دست بر قضا به يك چهره اجتماعی تبدیل شود چه برخوردی باید کرد؟ آیا برخوردمان متفاوت خواهد شد. دیروز بی گذشت و امروز با مدارا؟

برای مثال فرض کنید، يك شخصیت سیاسی در دفاع از مفاهیم ناسیونالیستی از قبیل پرچم شیر و خورشید و تمامیت ارضی و خلیج همیشه فارس داد سخنرانی بدهد و يك "سلبرتی" هم همان مفاهیم را تکرار کرده و به نمایش بگذارد. براستی چگونه میتوان با دو معیار به سراغ نقد این مفاهیم رفت؟

راستی چه بر سر مفهوم برابری انسانها آمده است؟ حقیقت

گویی چه شد؟ آیا واقعا فکر میکنید که هیچ انسان برابری طلب و آزادیخواه این برخورد تبعیض آمیز را خواهد پذیرفت؟ هر انسانی که ذره ای تعلق آزادیخواهی و برابری طلبی و انصاف در وجودش باشد، به شما خواهد گفت که چنین برخوردی دون شان هر انسانی است. دون شان من است. زنده باد قضاوت و ارزیابی برابر از انسانها!

اهداف واقعی معیارهای دوگانه: آنچه ما بوضوح شاهد آن هستیم يك چرخش سیاسی و اجتماعی دیگر از مواضع تاکتونی جنبش کمونیسم کارگری است. بهانه این پشت پا زدن به جنبش کمونیسم کارگری از قرار تلاشی برای "اجتماعی شدن" و تلاش در کسب "رهبری جنبش سرنگونی" است. اما این "بهانه ها" دریچه ای است برای کنار زدن سیاستهای رادیکال و پایه ای جنبش کمونیسم کارگری که تاکنون نمونه های بسیاری از آن را شاهد بوده ایم. کسانی که مورد بحث هستند، اساسا چهره های اجتماعی جنبش ملی - اسلامی و بعضا چهره های جنبش ناسیونالیسم پروغری هستند. این "تخفیف" ادامه همان سیاستی است که در سال ۸۸ موسوی را در کنار مردم قرار داد و اعلام کرد با راست و رضا پهلوی کشتی نخواهد گرفت. نهایت این چرخشهای سیاسی این است که جنبش کمونیسم کارگری را به "شاگرد شوفر" جنبشهای دیگر و سکوی قدرت گیری آنها تبدیل خواهد کرد. نباید اجازه داد!

همه انسانها با يك معیار: هیچگونه تبعیضی در برخورد و قضاوت سیاسی و اجتماعی جایز نیست. انسانها متفاوتند. نقش و جایگاه متفاوتی در جامعه و تحولات ایفا میکنند. اما ما دو معیار قضاوت و ارزیابی نداریم. در پایان بنظرم اشاره منصور حکمت در زمینه ارزیابی از شاملو بسیار گویا و راهگشا است.

"آیا شاملو نقص و محدودیت و معافیتهی داشت که نمیتوانست مثل من و شما به زبان عادی و در متون بسیار و هرروزه و بدون ایما و اشاره و استعاره سالها از آزادی و برابری انسانها حرف بزند. برنامه عمل بدهد، عضو سازمانی بشود، بجنگد، شعار بدهد، بیدار کند، مقاومت کند؟ چون شاعر بود نمیتوانست؟ شاملو عضو هیچ جنبش و سازمان رادیکال و انساندوستی نبود. عضو هیچ حزبی نبود. در آثارش نظرش راجع به حجاب اسلامی، حقوق کودک، بیمه بیکاری، ممنوعیت اعدام، لغو کار مزدی، طب مجانی، نظم نوین جهانی، تحریم اقتصادی عراق، حقوق برابر برای کار مشابه زنان و مردان، شورا و پارلمان، ارتش حرفه ای، حقوق مجرمین و متهمین، حقوق مدنی، قانون کار و غیره گفته نشده، تا چه رسد به اینکه عمری را صرف قانع کردن مردم به اینها، رساندن این نظرات به دست مردم در دل اختناق کرده باشد. تاللو و جلاوی قلمرو شعر در میان الیت فرهنگی کوچک ایران و تحصیلکردگان نمیتواند و نباید یک کائنات سیاسی مجزا برای شعرا و ادبا درست کند که در آن معیارها و مبناها چیز دیگری است."

**با کانون مباحث کمونیسم کارگری در تماس باشید لطفا نظرات**

**و دیدگاه های خودتان را برای ما به آدرس های کانون مباحث**

**کمونیسم کارگری ارسال کنید!**

**kanoonmabahas@gmail.com**

**نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی!**



## کارگران و انقلاب

منصور حکمت

که چه چیز می‌خواهد و چه چیز نمی‌خواهد. ما خواهان انقلاب کارگری علیه کل سیستم سرمایه داری و کل قدرت طبقه سرمایه داری هستیم. ما خواهان انقلاب کمونیستی هستیم که جامعه موجود را از بنیاد دگرگون میکند.

انقلاب کارگری چه هدفی را دنبال میکند؟ پاسخ این سوال در همین جامعه سرمایه داری نهفته است. هر کارگری که ده دقیقه به اوضاع خودش فکر کند ایراد اصلی ای را که باید در دنیا برطرف شود تشخیص میدهد. این جامعه وارونه است. تولیدکنندگان ثروت جامعه، کارگران، بی چیزند و بیکارگان ثروتمند. پست ترین و فرومایه ترین عناصر، نجبا و عالیجنابان این جامعه اند و شریف ترین مردم، توده زحمتکشان فرودست و بی حقوق اند. آنها که یک عمر کار کرده اند و ثروت ساخته اند حتی پس از سی سال برای گذران هر روز از زندگی خود باید از نو برای کارشان مشتری پیدا کنند. قدرت خلاقه و مولد کارگر خود را در قدرت اجتماعی و سیاسی روزافزون سرمایه و فرودستی هرچه بیشتر خود کارگر نشان میدهد. برای حفظ این جامعه وارونه دولت ها پیدا شده اند، ارتشها ایجاد شده اند، زندانها و شکنجه گاهها بنا شده اند، خدایان آفریده شده اند و مذاهب ساخته شده اند. مساله از روز روشن تر است. این جامعه مبتنی بر بردگی است. بردگی مزدی. هیچ درجه رشد خدمات اجتماعی و بیمه ها و افزایش درآمد کارگران که تازه همه باید با نبرد و با زور از حلقوم طبقات حاکم بیرون کشیده شوند، در اساس این موقعیت برده وار کارگر تغییری نمیدهد. کودکی که امروز در میان ما متولد میشود مهر استخدام سرمایه شدن را بر پیشانی خود دارد.

کل تبعیضات اجتماعی و سیاسی و کل فساد و تباهی اخلاقی جامعه حاضر، از ستمگری بر زنان و تبعیض نژادی تا اعتیاد و فحشا، از رقابت و منفعت طلبی فردی که در خون جامعه جریان دارد تا قحطی و گرسنگی و بیماری که هر روز میلیونها انسان محروم را بکام مرگ میکشد، همه حاصل این وارونگی جامعه اند. جامعه ای که صاحبان برحق و آفرینندگان واقعی آن، کارگران، اسیر بردگی مزدی اند. انقلاب کارگری بر سر در هم کوبیدن بنیاد این جامعه طبقاتی است.

بنیاد این نظام مالکیت خصوصی اقلیتی کوچک بر وسائل تولید در جامعه است. مادام که انسانها برای نان خوردن و برای برخورداری شدن از حداقلی از رفاه ناگزیرند برای کس دیگری کار کنند که اختیار وسائل تولید را در دست گرفته است، مادام که تولید اجتماعی و تامین مایحتاج بشر تنها از طریق سود رسانی به مالکان انگل و وسائل تولید ممکن است، صحبتی از آزادی و برابری انسانها و از

وضع موجود در جامعه را بشیوه ای ناگهانی و بطور غیرمسالمت آمیز تغییر بدهد از انقلاب حرف میزند و خودش را انقلابی مینامد. خیلی از این انقلابات چیزی بیشتر از ارتجاع صرف نیستند. نمونه "انقلاب اسلامی" زنده و حی و حاضر جلوی چشم ماست. عقب مانده ترین خرافات و مشقت بارترین اوضاع را انقلاب نام گذاشته اند. مرتجع ترین و کثیف ترین عناصر نام انقلابی بر خود نهاده اند. کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است.

برخی دیگر از انقلابات چیزی فراتر از اصلاحات محدود در وضع موجود نیستند. خلاصی از استبداد، کسب استقلال اقتصادی، برنامه ریزی و بهبود سطح تولید، توزیع به اصطلاح "عادلانه تر" ثروت و غیره مضمون اصلی بسیاری از تحولاتی بوده است که در کشورهای مختلف تحت عنوان انقلاب صورت گرفته است. در همه این موارد بنیاد مناسبات موجود در جامعه و کل نظامی که مایه مشقات و محرومیت های توده مردم کارگر و زحمتکش را تشکیل میدهد دست نخورده باقی مانده است. دو دهه قبل شاهد انقلابات متعدد اینچینی در کشورهای تحت سلطه بوده است. امروز وقتی به این کشورهای انقلاب کرده نگاه میکنیم دیگر حتی نشانی از همان تحولات محدود ناشی از انقلاب هم باقی نمانده است و منطق نظام سرمایه داری بار دیگر این واقعیت را آشکار کرده است که مادام که اساس سرمایه و سرمایه داری پابرجاست نصیب توده کارگر و زحمتکش جز فقر و بی حقوقی سیاسی و اجتماعی نخواهد بود.

خاصیت مشترک همه این انقلابات دروغین و نیم بند این است که تماما تحت تاثیر اهداف و مقاصد بخش هائی از خود طبقات حاکمه قرار داشته اند و رهبری سیاسی و عملی آنها بدست همین اقشار بوده است. کارگران همواره بعنوان نیروی ذخیره و کمکی به میدان کشیده شده اند، جنگیده اند و فداکاری های بی نظیر از خود نشان داده اند. اما حاصل کار جز دست بدست شدن قدرت در درون خود طبقه سرمایه دار و جز پیدایش شکل های جدیدی برای اداره نظام استثمارگر موجود نبوده است. در بسیاری موارد اولین کسانی که مورد تعرض بخش های تازه بقدرت رسیده طبقه حاکمه قرار گرفته اند کارگران بوده اند و انقلاب خود به دستاویز جدیدی برای سرکوب جنبش کارگری تبدیل شده است.

بنابراین وقتی کارگر از انقلاب صحبت میکند باید دقیقا بداند

**زنده باد جنبش مجامع عمومی کارگران!**



تحولات سیاسی تعیین کننده ای قرار گرفته است. دیر یا زود جدال طبقات اجتماعی در ایران اوج تازه ای خواهد گرفت. احزاب و نیروهای بورژوازی، چه در داخل حکومت اسلامی و چه در خارج آن دارند خود را برای زورآزمایی های نهائی آماده میکنند. اینبار ما باید تضمین کنیم که طبقه کارگر بعنوان یک نیروی مستقل، زیر پرچم خود و با آرمان انقلاب کارگری به میدان خواهد آمد. این کار عملی است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر جریان قدرتمندی است. حزب کمونیست ایران گوشه ای از یک حزب کمونیستی کارگری به مراتب نیرومندتر است که هم اکنون ریشه های خود را در درون طبقه کارگر و جنبش های اعتراضی کارگران محکم کرده است. شعارهای ما و افق های ما هم اکنون راه خود را در میان توده های وسیع طبقه کارگر باز کرده اند. حکومت اسلامی هم اکنون فشار این حزب وسیع و اعلام نشده کارگری را بشدت بر پیکر خود احساس میکند. به سرنوشت قانون کار اسلامی نگاه کنید، به حال و روز شوراهای اسلامی نگاه کنید، مجامع عمومی کارگران و مطالبات آنان را ببینید، همه گواه یک رادیکالیسم قدرتمند کارگری است که در طول دوره پس از انقلاب ۵۷ در ایران شکل گرفته است. اگر بناست طبقه کارگر ایران در تحولات آتی بار دیگر قربانی نشود، این حزب عظیم و اعلام نشده باید سر و سامان بگیرد. اجزاء مختلف آن، حزب کمونیست ایران، شبکه های گسترده محافل کارگران کمونیست، جنبش مجامع عمومی و سلول های رهبری اعتراضات کارگری باید در یک حرکت واحد کارگری ادغام شوند. این عاجل ترین کاری است که کمونیسم کارگری در ایران در برابر خود قرار میدهد. برنامه ما برای جامعه، راه حل های ما برای رفع مشقاتی که دامنگیر توده های وسیع زحمتکشان است، شعارها و خواسته های ما همه روشن است. شعار آزادی، برابری، حکومت کارگری، یعنی چکیده انقلاب اجتماعی کارگران، هم اکنون در دل توده های وسیع طبقه ما جای گرفته است. تبدیل همه این مصالح و امکانات به یک حزب قدرتمند اجتماعی که قادر به هدایت کل طبقه کارگر در نبرد های تعیین کننده آتی باشد، این کار ماست. این اولویت اساسی کارگران کمونیست در ایران است.

### کمونیست ارگان مرکزی حزب کمونیست ایران

شماره ۵۳، شهریور ۱۳۶۸

من به هیچ خرافه‌ای، به هیچ ناحقی، حتی اگر همه مردم جهان به آن صحنه بگذارند، احترام نمیگذارم. این را البته حق هر کس میدانم که به هر چه میخواهد باور داشته باشد. اما میان احترام به آزادی عقیده افراد با احترام به عقیده افراد فرق اساسی هست. ما بر فراز جهان ننشسته‌ایم و داور این دنیا نیستیم. بازیگران و شرکت کنندگان در آن هستیم. هر یک گوشه‌ای از این جدال تاریخی-جهانی هستیم که به نظر من از آغاز تا امروز بر سر آزادی و برابری انسانها در جریان بوده است. من به خرافاتی که با آنها در حال جنگم و زجر انسانها را در چنگال آن دیده‌ام، احترام نمیگذارم. "منصور حکمت"



میان بردن محرومیت ها و تبعیضات نمیتواند در میان باشد. انقلاب کارگری در اساس خود انقلابی علیه مالکیت خصوصی طبقه سرمایه دار بر وسائل تولید اجتماعی است. انقلاب کارگری انقلابی برای برقراری مالکیت و کنترل اشتراکی و دسته جمعی تولید کنندگان بر وسائل کار و تولید است. انقلاب کارگری انقلابی برای محو طبقات و استثمار طبقاتی است.

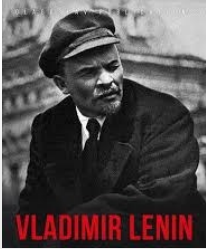
بورژوازی به زبان خوش دست از قدرت اش بر نمیدارد و بساط استثمارش را جمع نمیکند. پس باید انقلاب کرد، حکومتی کارگری برقرار ساخت که مقاومت استثمارگران را در هم میشکند و راه را برای جامعه ای بدون استثمار و لاجرم بدون نیاز به هیچ نوع حکومت و ستم و خرافه باز میکند.

برای کارگر کمونیست انقلاب یعنی خیزش طبقه کارگر برای عملی کردن تمام این تحول عظیم اجتماعی. مبارزه برای آزادی، برابری و حکومت کارگری. اگر کارگر به میدان سیاست میاید باید برای این بیاید. باید بعنوان رهبر رهائی کل جامعه به میدان بیاید. دوران کشیده شدن کارگران بدنبال این و آن بسر رسیده است. جریان کمونیستی در درون طبقه کارگر هدف خود را این قرار داده است که کارگران را به این دورنما مجهز کند و حرکت مستقل کارگران برای کسب قدرت سیاسی و انجام انقلاب کارگری را سازمان بدهد.

اگر چیزی گرایش کمونیستی را از سایر گرایشات در درون جنبش کارگری متمایز میکند همین تلاش برای جایگیر کردن آرمان انقلاب کارگری در درون طبقه کارگر و سازمان دادن نیروی این انقلاب است. کارگر کمونیست در صف مقدم هر مبارزه برای بهبود شرایط کار و زندگی کارگران است. اما او در این مبارزه هدف عالی تری را نیز دنبال میکند. از نظر ما در دل این مبارزات است که کارگر خود را به عنوان یک طبقه میشناسد، به قدرت خود واقف میشود و با راه رهائی خود، انقلاب کارگری علیه کل نظام اقتصادی و اجتماعی موجود آشنا میشود. سازماندهی انقلاب کارگری امری مربوط به آینده دور نیست. این تلاش هم اکنون در جریان است. هر جا اتحاد کارگران و آگاهی آنها نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی اند تقویت میشود، هر جا کمونیسم بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در میان کارگران رسوخ میکند و با هر رفیق کارگری که به کمونیسم و به محافل و سلول های کمونیستی کارگران نزدیک میشود، یک گام به انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم. سلول ها و محافل کمونیستی کارگری که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون های رهبری انقلاب کارگری و پایه های قدرت حکومت کارگران را تشکیل خواهند داد.

هیچکس تردید ندارد که حکومت و اقتصاد سرمایه داری در ایران دچار یک بحران عمیق است و جامعه ایران در آستانه

**سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است!**



## ولادیمیر لنین چهارمین سالگشت انقلاب اکتبر

روشنی بیاوریم.

مضمون بورژوا-دمکراتیک انقلاب، یعنی تصفیه مناسبات اجتماعی (نظامات و مؤسسات) کشور از آثار قرون وسطائی، از سرواژ و فنودالیزم.

آیا مقارن سال ۱۹۱۷ عمده‌ترین مظاهر و بقایا و بازمانده‌های سرواژ در روسیه چه بود؟ سلطنت، نظام زمره‌ای، ملکداری و شیوه استفاده از زمین. وضع زنان، مذهب و ستمگری نسبت به ملیتها. هر یک از این تکالیف را که بگیریید میبینید که ما کاملا آنرا تصفیه و پاکیزه کرده‌ایم. در صورتی که بجاست گفته شود که همه کشورهای غربی هنگامی که خودشان انقلاب بورژوا-دمکراتیک را در ۱۲۵ و ۲۵۰ سال پیش و از آن هم جلوتر (انگستان در ۱۶۴۹) انجام میدادند تصفیه این تکالیف را ناتمام باقی گذاردند. کاری که ما طی تقریبا ده هفته بین ۲۵ اکتبر (۷ نوامبر) ۱۹۱۷ و انحلال مجلس مؤسسان (۵ ژانویه ۱۹۱۸) در این رشته انجام دادیم هزار بار بیشتر از آنچه بود که دمکراتها و لیبرالهای بورژوا (کادتها) و دمکراتهای خرده بورژوا (منشویکها و اس‌آرها) در عرض هشت ماه حکومت خود انجام دادند.

این ترسوها، پرگوها، خودپسندان و هاملتها، شمشیر چوبی خود را حرکت میدادند و حال آنکه حتی سلطنت را هم نابود نساختند! ما زباله سلطنت را چنان بدور ریختیم که کسی هرگز چنان نکرد. ما سنگی بر سنگ و خشتی بر خشت کاخ دیرین سال نظام زمره‌ای باقی نگذاشتیم (کشورهای غربی از قبیل انگستان و فرانسه و آلمان هنوز از بقایای نظام زمره‌ای خلاص نشده‌اند!). ما عمیقترین ریشه‌های نظام زمره‌ای یعنی بقایای فنودالیزم و سرواژ را در زراعت بکلی برانداختیم. "میتوان مباحثه کرد" (در خارج عده‌ای کافی از ادبا و کادتها و منشویکها و اس‌آرها هستند که به این مباحثات مشغول باشند) که "سرانجام" از اصلاحات ارضی انقلاب کبیر اکتبر چه چیزی حاصل میشود. ما خواهان آن نیستیم که اکنون وقت را بر سر این مباحثات تلف کنیم زیرا ما این مباحثه و تمامی مباحثات مربوط به آن را بوسیله مبارزه حل میکنیم. ولی نمیتوان منکر این واقعیت شد که دمکراتهای خرده بورژوا هشت ماه با ملاکین، که سنن سرواژ را حفظ مینمودند، "سازش کردند" ولی ما در عرض چند هفته، هم این ملاکین و هم تمام سنن آنها را از روی سرزمین روس بکلی برانداختیم.

مذهب یا بی‌حقوقی زنان یا ستمگری نسبت به ملیتهای غیر روس و نابرابری حقوقی آنها را بگیریید. همه اینها مسائل مربوط به انقلاب بورژوا-دمکراتیک است. فرومایگان دمکراسی خرده بورژوا هشت

روسیه روشنتر میگردد و ما درباره تجربه عملی مجموع کار خود عمیقتر میاندیشیم.

این اهمیت و این تجربه را میتوان با اختصار زیاد و البته بسی غیر کامل و غیر دقیق، به نحو زیر بیان داشت:

وظیفه مستقیم و نزدیک انقلاب روسیه وظیفه بورژوا-دمکراتیک بود، یعنی برانداختن بقایای نظامات قرون وسطایی و زدودن این بقایا تا آخر و تصفیه روسیه از وجود این بربریت، از این ننگ و از این بزرگترین ترمز هرگونه فرهنگ و هر گونه پیشرفتی در کشور ما.

و ما بحق میبایم که این تصفیه را بسی با عزم تر و سریع تر و جسورانه تر و کامیابانه تر و پردامنه تر و از نقطه نظر نفوذ در توده‌های خلق در قشرهای ضخیم آن عمیق تر از انقلاب کبیر فرانسه، که متجاوز از ۱۲۵ سال پیش واقع شد، انجام داده ایم.

هم آنارشویستها و هم دمکراتهای خرده بورژوا (یعنی منشویکها و اس‌آرها، که نمایندگان روسی این بخش اجتماعی بین‌المللی هستند) بمیزان فوق‌العاده زیادی مطالب در هم بر هم درباره رابطه بین انقلاب بورژوا-دمکراتیک و انقلاب سوسیالیستی (یعنی پرولتری) میگفتند و میگویند. طی این چهار سال صحت استنباط ما از مارکسیسم در این باره و صحت حساب ما در مورد تجربه انقلابهای گذشته کاملا تأیید گردید. ما انقلاب بورژوا-دمکراتیک را بهتر از هر کس دیگر بفرجام خود رساندیم. ما با آگاهی کامل، استوار و بلاانحراف بسوی انقلاب سوسیالیستی پیش میرویم و میدانیم که این انقلاب را دیوار چین از انقلاب بورژوا-دمکراتیک جدا نمیکند، میدانیم فقط مبارزه معین خواهد کرد که تا چه حد موفق خواهیم شد (آخر الامر) به پیش برویم و کدام بخش این وظیفه فوق‌العاده عالی را اجرا خواهیم کرد و کدام بخش از پیروزی‌هایمان را برای خود تحکیم خواهیم نمود. آینده این موضوع را نشان خواهد داد. ولی همین حالا میبینیم که در امر اصلاحات سوسیالیستی جامعه - برای کشوری ویران، رنج دیده و عقب مانده - بمیزان عظیمی کار انجام گرفته است.

ولی اول موضوع مضمون بورژوا-دمکراتیک انقلاب خودمان را بپایان رسانیم. معنای این کلام باید برای مارکسیستها روشن باشد. جهت توضیح مطلب، مثالهای

**مسئله اصلی اما تغییر جهان است!**

دیکتاتوری پرولتاریاست.

بگذار سگان و خوکان بورژوازی محتضر و دمکراسی خرده بورژوائی که از دنبال این بورژوازی میرود بخاطر ناکامیها و اشتباهات مرتکبه در امر ساختمان نظام شوروی ما بارانی از لعنت و دشنام و استهزا بر سر ما ببارند. ما دقیقه‌ای فراموش نمیکنیم که ناکامیها و اشتباهات ما واقعا زیاد بود و زیاد است. و اصولا مگر میشود در امر ایجاد طراز تا کنون نادیده سازمان دولتی، بدون ناکامی و اشتباه عمل کرد! ما پیوسته در راه اصلاح ناکامیها و اشتباهات خودمان و بهبود انطباق عملی اصول شوروی، انطباقی که بسیار و بسیار از حد کمال دور است مبارزه خواهیم کرد. ولی ما حق داریم بخود بیالیم و میبایم که سعادت شروع ساختمان دولت شوروی و بدینوسیله شروع دوران نوین در تاریخ جهان، دوران سلطه طبقه نوین، که در کلیه کشورهای سرمایه‌داری ستمکش است و همه جا بسوی زندگی نوین، بسوی پیروزی بر بورژوازی، بسوی دیکتاتوری پرولتاریا، بسوی خلاصی انسانیت از یوغ سرمایه و جنگهای امپریالیستی گام برمیدارد، نصیب ما شده است.

مسأله جنگهای امپریالیستی و آن سیاست بین‌المللی سرمایه مالی که اکنون در همه جهان استیلا دارد و ناگزیر موجد جنگهای امپریالیستی جدید و تشدید بیسابقه ستم ملی و غارت و تاراج و اختناق خلقهای ناتوان و عقب مانده و کوچک توسط مشتی از دول "غربی" است، - این مسأله از سال ۱۹۱۴ مسأله اساسی سیاست کلیه کشورهای کره زمین شده است. این - مسأله حیات و ممات دهها میلیون نفر است. این مسأله‌ای است در باره این که آیا در جنگ امپریالیستی بعدی، که بورژوازی در برابر انظار ما آن را تدارک میبیند و در برابر انظار ما از سرمایه‌داری پدید میآید، بیست میلیون نفر هلاک شدند، آن هم باضافه جنگهای "کوچک" منضم به آن که هنوز هم خاتمه نیافته است) و آیا در این جنگ ناگزیر آینده (اگر سرمایه‌داری حفظ شود) شصت میلیون نفر معلول خواهند شد (بجای سی میلیون نفری که در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ معلول شده‌اند) یا نه. انقلاب اکتبر ما در این مسأله هم دوران تاریخی- جهانی تازه‌ای را افتتاح کرده است. خدمه بورژوازی و پامنبری خوانهای وی یعنی اس‌آرها و منشویکها و تمامی دمکراسی به اصطلاح "سوسیالیستی" خرده بورژوایی شعار "تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی" را مسخره میکردند. ولی این شعار یگانه حقیقت منحصر از کار در آمد - حقیقتی نامطلوب، خشن، بی‌پرده و بی‌امان، همه اینها درست - ولی حقیقتی در بین یک دنیا فریبهای فوق‌العاده ظریف شوونیستی و پاسیفیستی. بنیاد این فریبه‌ها فرو میپاشد. صلح برست افشاء شده است. هر روزی که میگذرد معنا و عواقب صلح و رسای را که از صلح برست هم بدتر است، با بیرحمی بیشتری افشاء مینماید. برای میلیونها و میلیونها مردمی که درباره علل جنگ دیروز و جنگ فردا که در حال تکوین است میاندیشند، این حقیقت مهیب روز بروز روشنتر و واضح‌تر و مؤکدتر میشود که: از جنگ امپریالیستی و از "میر" امپریالیستی که بناگزر موجب پیدایش آن میشود (اگر املاء قدیم حفظ شده بود من اینجا دو کلمه "میر" را به هر دو معنای آن مینوشتم) یعنی از این دوزخ نمیتوان جز از راه مبارزه بلشویکی و

ماه درباره این مطالب پرگویی میکردند؛ حتی یک کشور غربی جهان نیست که این مسائل در آن در جهت بورژوا-دمکراتیک تا آخر حل شده باشد. در کشور ما این مسائل بوسیله قانونگذاری انقلاب اکتبر تا آخر حل شده است. ما با مذهب چنانکه باید شاید مبارزه کرده‌ایم و میکنیم. ما به همه ملیتهای غیر روس جمهوری خاص خودشان با مناطق خودمختار خاص خودشان را داده‌ایم. در کشور ما یک چنین دنائت و پلیدی و رذالتی نظیر بیحقوقی و یا ناقص‌الحقوقی زنان، این بازمانده نفرت انگیز سرواژ و قرون وسطی، که بورژوازی مغرض و خرده بورژوازی کند ذهن و مرعوب در همه کشورهای جهان بدون کوچکترین استثناء بدان رنگ نو میزند، وجود ندارد.

همه اینها - مضمون انقلاب بورژوا-دمکراتیک است. صد و پنجاه تا دو بیست و پنجاه سال پیش از این پیشوایان پیشگام این انقلاب (اگر خواهیم از یک یک صور ملی این طراز کلی سخن گوئیم باید بگوئیم این انقلابها) به مردم وعده دادند بشریت را از قید امتیازات قرون وسطائی، نابرابری زنان، امتیازات دولتی فلان یا بهمان دین (یا "اندیشه دینی" و "دینداری" بطور اعم) و از قید نابرابری ملیتها برهانند. وعده دادند و اجرا نکردند. نمیتوانستند اجرا کنند زیرا "احترام به مالکیت خصوصی مقدس" مانع بود. در انقلاب پرولتری ما این "احترام" ملعون به این آثار سه بار ملعون قرون وسطائی و به این "مالکیت خصوصی مقدس" وجود نداشت.

ولی برای آنکه فتوحات انقلاب بورژوا-دمکراتیک را برای خلقهای روسیه تحکیم کنیم، میبایست جلوتر برویم و جلوتر رفتیم. ما مسائل مربوط به انقلاب بورژوا-دمکراتیک را در اثنای راه، در جریان عمل و بمثابة "محصول فرعی" کار سوسیالیستی عمده و واقعی و انقلابی-پرولتاری خودمان حل میکردیم. ما همیشه میگفتیم رفرم، محصول فرعی مبارزه انقلابی طبقاتی است. ما میگفتیم و در عمل ثابت کردیم که اصلاحات بورژوا-دمکراتیک محصول فرعی انقلاب پرولتری یعنی سوسیالیستی است. بجاست گفته شود که همه کائوتسکی‌ها، هیلفردینگ‌ها، مارتف‌ها، چرنف‌ها، هیلکویت‌ها، لونکه‌ها، ماکدونالدها، توراتی‌ها و دیگر قهرمانان مارکسیزم "دو و نیم" نتوانستند این رابطه را درک کنند. نخستین انقلاب ضمن رشد خود به انقلاب دوم تحول مییابد. انقلاب دوم مسائل انقلاب اول را در جریان عمل حل میکند. انقلاب دوم کار انقلاب اول را تحکیم مینماید. مبارزه و تنها مبارزه است که معین میکند تا چه حدودی انقلاب اول موفق خواهد شد به انقلاب دوم تحول یابد.

نظام شوروی همانا یکی از تأییدات یا مظاهر آشکار این تحول یک انقلاب به انقلاب دیگری است. نظام شوروی حد اکثر دمکراتیزم برای کارگران و دهقانان است و در عین حال دال بر گسست با دمکراتیزم بورژوائی و پیدایش طراز نوین جهانی- تاریخی دمکراسی یعنی دمکراسی پرولتری یا

انقلاب بلشویکی رهایی جست.

"بیانیه‌های بال" جدیدی (طبق نمونه بیانیه بال مورخ سال ۱۹۱۲) به "ظفره رفتن" از مسأله مربوط به وسائل مبارزه علیه جنگهای امپریالیستی ادامه دهید! نخستین انقلاب بلشویکی نخستین صد میلیون مردم روی زمین را از جنگ امپریالیستی و جهان امپریالیستی بدر آورد. انقلابهای بعدی تمام بشریت را از جنگ چنین جنگ و چنین جهانی بدر خواهند کشید.

آخرین و مهمترین و دشوارترین و ناتمامترین کارهای ما ساختمان اقتصادی و پیریزی اقتصادی برای بنای نوین سوسیالیستی بجای بنای منهدم فئودالی و نیمه منهدم سرمایه‌داری است. ما در این مهمترین و دشوارترین کار خود بیش از همه ناکامی و اشتباه داشته‌ایم. و اصولاً مگر میشود چنین کاری را که در مقیاس جهانی تازگی دارد بدون ناکامی و اشتباه انجام داد! ولی ما آن را آغاز کرده‌ایم و در کار اجرای آنیم. اتفاقاً همین حالا ما به کمک "سیاست اقتصادی نوین" خودمان یک سلسله اشتباهات خودمان را اصلاح میکنیم و فرامیگیریم که چگونه در کشور خرده دهقانی باید بدون ارتکاب این اشتباهات ساختمان سوسیالیسم را ادامه داد.

دشواریها را حد و حصری نیست. ما به مبارزه با دشواریهای بی حد و حصر خو گرفته‌ایم. بیهوده نیست که ما را دشمنان ما "سنگ خارا" و نمایندگان "سیاست استخوان شکن" نامیده‌اند. ولی ما ایضا - و لااقل تا حدود معینی - هنر دیگری را که در انقلاب ضروری است آموخته‌ایم، که عبارتست از نرمش، امکان تغییر سریع و آنی تاکتیک خود با در نظر گرفتن شرایط تغییر یافته ابژکتیف و انتخاب راه دیگر نیل به هدف در صورتیکه راه گذشته در دوران معینی از زمان خلاف مصلحت و غیر ممکن از آب درآید.

ما، که امواج شور و هیجان برانگیخته بودمان و نخست شور و هیجان سیاسی و سپس شور جنگی را در خلق برانگیخته بودیم، حساب میکردیم که بر زمینه این شور و هیجان وظایف اقتصادی به همان درجه عظیم را (نظیر وظایف سیاسی و جنگی) مستقیماً عملی سازیم. ما حساب میکردیم و شاید هم بهتر است بگوییم بدون آنکه باندازه کافی حساب کنیم فرض میکردیم که با اوامر مستقیم دولت پرولتری تولید دولتی و توزیع محصولات دولتی را به شیوه کمونیستی در یک کشور خرده دهقانی عملی سازیم. جریان زندگی اشتباه ما را نشان داد. یک سلسله مراحل انتقالی یعنی سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم لزوم یافت تا انتقال به کمونیزم را تدارک ببینیم و آن هم با فعالیتی که سنوات مدیدی بطول میانجامد تدارک ببینیم. باید بخود زحمت دهید که نه بر زمینه مستقیم شور و هیجان، بلکه به کمک شور و هیجانی که مولود انقلاب کبیر است، بر اسال ذینفع و ذیعلاقه کردن اشخاص و بر اساس اصل بازرگانی، نخست پلهای استواری را که در کشور خرده دهقانی بین سرمایه دولتی و سوسیالیسم قرار میگیرد بسازید؛ در غیر این صورت به کمونیزم نزدیک نخواهید شد، در غیر این صورت دهها و دهها میلیون نفر را به کمونیزم نخواهید رساند. زندگی بما چنین حکم کرده است. سیر عینی تکامل انقلاب بما چنین حکم کرده است.

بگذار بورژوازی و پاسیفیستها، ژنرالها و خرده بورژوازی، سرمایه داران و فیلیسترها، کلیه مسیحیان مؤمن و همه شوالیه‌های انترناسیونال دوم و دو نیم با هاری تمام به این انقلاب دشنام بدهند. آنها با هیچ سیلاب غیظ و بهتان و اکاذیب این واقعیت جهانی- تاریخی را نمیتوانند مه آلود کنند که، پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار بردگان به جنگ بین برده‌داران با اعلام آشکار این شعار پاسخ دادند: این جنگ بین برده‌داران را که هدفش تقسیم غنائم است به جنگ بردگان همه ملل علیه برده داران همه ملل تبدیل کنیم.

پس از صدها و هزاران سال برای نخستین بار این شعار از یک انتظار مبهم و زبون به یک برنامه سیاسی روشن و "دقیق" به مبارزه مؤثر میلیونها ستمکش تحت رهبری پرولتاریا، به نخستین پیروزی پرولتاریا، به نخستین پیروی در امر محو جنگها، در امر اتحاد کارگران کلیه کشورها علیه اتحاد بورژوازی کشورهای مختلف، آن بورژوازی که هم صلح و هم جنگش بحساب بردگان سرمایه، بحساب مزدوران، بحساب دهقانان، بحساب زحمتکشان است، مبدل گردید.

این نخستین پیروزی هنوز پیروزی نهایی نیست و این پیروزی را انقلاب اکبر ما با سختیها و دشواریهای نادیده و رنجهای ناشنیده و یک سلسله ناکامیها و اشتباهات عظیمی که ما مرتکب شده‌ایم، بدست آورده است و اصولاً مگر میشد که یک خلق عقب مانده بتواند بدون ناکامی و بدون اشتباه بر جنگهای امپریالیستی مقتدرترین و کشورهای غربی کره زمین غلبه کند! ما از اقرار به اشتباهات خود پروا نداریم و هشیارانه به آنها خواهیم نگریست تا شیوه رفع این اشتباهات را بیاموزیم. ولی واقعیت بجای خود باقی است: پس از صدها و هزارها سال برای نخستین بار وعده "پاسخ دادن" به جنگ بین برده‌داران بوسیله انقلاب بردگان علیه همه و هرگونه برده‌داران تا آخر ایفا شده - و علی رغم همه مشکلات ایفا میگردد.

ما این کار را شروع کرده‌ایم. و اما اینکه آیا چه موقع و طی چه مدتی و پرولترهای کدام ملت این امر را به سرانجام خواهند رساند مسأله اساسی نیست. مسأله اساسی این است که یخ از جا کنده شده و بحرکت درآمده است، جاده باز شده، راه نشان داده شده است.

آقایان سرمایه‌داران همه کشورها، که "میهن" ژاپنی را در برابر "میهن" آمریکایی و "میهن" آمریکایی را در برابر "میهن" ژاپنی و "میهن" فرانسوی را در برابر "میهن" انگلیسی و غیره "دفاع میکنند"، به سالوسی خود ادامه دهید! آقایان شوالیه‌های انترناسیونال دو و دو نیم و همه خرده بورژواها و فیلیسترها پاسیفیست سراسر جهان، با نگارش

**اساس سوسیالیسم انسان است، چه در ظرفیت جمعی و چه فردی!**

و ما، که در عرض سه چهار سال شیوه چرخشهای سریع را (هنگامی که چرخش سریع لازم است) اندکی آموخته‌ایم، حالا با پشتکار و دقت و جدیت (گرچه هنوز به اندازه کافی با پشتکار و به اندازه کافی دقیق و به اندازه کافی مجدانه نیست) به آموختن شیوه چرخش نوین، یعنی "سیاست اقتصادی نوین" پرداخته‌ایم. دولت پرولتری باید به یک "ارباب" محتاط و جدی و قابل و یک تاجر عمده فروش کار آزموده بدل شود - در غیر اینصورت نمیتواند کشور خرده دهقانی را از لحاظ اقتصادی بر روی پای خود استوار کند و در شرایط کنونی در کنار باختر سرمایه‌داری (که هنوز سرمایه‌داری است) راه دیگری برای انتقال به کمونیزم وجود ندارد. تاجر عمده فروش گویی آنچه‌ایم که از کمونیزم به اندازه زمین تا آسمان دور است. ولی این یکی از آن تضادهایی است که ما را در زندگی جوشان از اقتصاد خرده دهقانی بیرون می‌آورد و از طریق سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم می‌برد. زمین کردن اشخاص سطح تولید را بالا می‌برد و برای ما مقدم بر هر چیز افزایش تولید به هر قیمتی که شده لازم است. بازرگانی عمده فروشی، میلیونها دهقان خرده پا را از لحاظ اقتصادی متحد میکند بدین ترتیب که آنها را زمین‌دهی ساخته، بهم پیوند میدهد و به مرحله آتی یعنی بسوی شکل‌های مختلف اتحاد و پیوند در خود تولید سوق میدهد. هم اکنون ما به تجدید سازمان ضروری در سیاست اقتصادی خود دست زده‌ایم. ما در این زمینه موفقیت‌های چندی بدست آورده‌ایم که راست است کوچک و جزئی است ولی به هر جهت موفقیت بدون تردید است. ما اکنون در این رشته "علم" جدید کلاس تهیه را به پایان میرسانیم. اگر ما با استواری و مصراانه تعلیم بگیریم و هر گام خود را با تجربه عملی و ارسی کنیم و از تغییر و تبدیل مکرر آنچه که شروع کرده‌ایم نترسیم و اشتباهات خود را اصلاح کنیم و با دقت در معنای آن غور و بررسی نماییم، در آنصورت به کلاس بعدی ارتقاء خواهیم یافت. ما تمام "دوره تحصیلی" را خواهیم گذراند. گرچه اوضاع و احوال اقتصادی و سیاسی جهان این امر را بسی طولانی‌تر و دشوارتر از آن کرده است که مطلوب ما بود. به هر قیمتی که باشد و هر قدر هم مصائب دوران انتقال، یعنی فقر و گرسنگی و ویرانی دشوار باشد، ما روحیه خود را نخواهیم باخت و کار خود را به فرجام ظفرنمونش خواهیم رساند

از نقطه نظر اندیشه و پراتیک مارکسیستی لنین مقام برجسته ای دارد. اینگونه فرمولبندی ها که "لنینیسم، مارکسیسم دوره امپریالیسم است" و غیره بنظر من پیش پا افتاده است. اهمیت لنین و سهم مشخص لنین در جنبش کمونیستی را باید در رابطه روشنی که او میان تئوری و پراتیک انقلابی برقرار میکند جستجو کرد. بنظر من لنین تجسم تمام و کمال وفاداری به تعبیر مارکس از کمونیسم بعنوان "ماتریالیسم پراتیک" است. سهم ویژه لنین، درک نقش اراده انقلابی طبقه کارگر در سیر مادی جامعه سرمایه داری و درک دامنه عمل عنصر فعاله انقلاب کارگری بر زمینه عینیات اجتماعی در هر دوره است. لنین نگرش تکاملی و انفعالی حاکم به انترناسیونال دوم را عقب راند و همان تعبیر فعالی را از کمونیسم بدست داد که مورد نظر مارکس است. اگر بخوایم بحث را ساده کنیم، سوسیالیسم قبل از لنین عمدتا "ضروری بودن و اجتناب ناپذیر بودن" سوسیالیسم را از مارکس آموخته است. لنین "امکان پذیری" سوسیالیسم در این عصر را تاکید میکند و عملا دست بکار تحقق آن میشود. درک لنین از تاریخ و از نقش پراتیک انقلابی طبقات در تحول تاریخی عمیقاً مارکسیستی است. لنین برای این پراتیک جا باز میکند و آن را سازمان میدهد. میدانم که تعابیر بعدی و عمدتا خرده بورژوایی از اهمیت عنصر فعاله و عمل انقلابی به یک رگه ولونتاریستی، الیستی و توطئه گرانه در سوسیالیسم منجر شد. اما هر مطالعه ساده نظرات و عمل سیاسی لنین نشان میدهد که او از این ولونتاریسم مبرا است. زیرا اولاً، عمل انقلابی برای لنین مفهومی اجتماعی و طبقاتی دارد و ثانیاً، لنین بهیچوجه از شرایط عینی و عینیات اجتماعی که دامنه پراتیک انقلابی طبقه را محدود و مشروط میکند انزاع نمیکند.

بنظر من برای هر کس که به سوسیالیسم نه بعنوان یک ایده آل تزینی، بلکه بعنوان یک امر عاجل و عملی نگاه میکند، برای هر کس که به تحقق عملی سوسیالیسم و انقلاب کارگری فکر میکند، لنین بعنوان یک متفکر و رهبر سیاسی همواره یک منشاء غنی آموزش و الهام خواهد بود.

منصور حکمت

 <http://jahantelegraf.com/>

 <https://t.me/nashriyeporsesh>

 <https://www.instagram.com/p/CDvFvhhwHB/?igshid=1rpap256mntj4>

 <https://www.facebook.com/kanoonmabaheh>

**کانون مباحث کمونیسم کارگری**

[kanoonmabaheh@gmail.com](mailto:kanoonmabaheh@gmail.com)

کمونیسم کارگری جنبش اجتماعی است که با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر مزبور شکل گرفت و عام ترین و عمیق ترین شکل انقلاب و اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و مطالبات آن را نمایندگی میکند.

اهداف و برنامه عملی این جنبش بر نقد مارکسیستی بنیادهای جامعه سرمایه داری معاصر، بعنوان آرغون، محورین و پیشرفته ترین شکل جامعه طبقاتی، مبتنی است.

برنامه یک دنیا بهتر

**کانون مباحث کمونیسم کارگری**

[kanoonmabaheh@gmail.com](mailto:kanoonmabaheh@gmail.com)

**نشریه پرسش را به دوستان خود معرفی کنید!**